



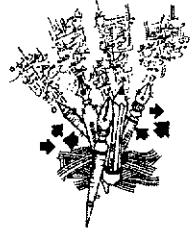
قاعدہ الزام و ہمزبستی مذاہب

حجة الاسلام والمسلمين محمد رحمانی



مستند علم تخصصی

پیش‌گفتار



بشر از دیرباز از اختلاف و درگیری‌های عقیدتی و رفتاری رنجور و متنفر بوده است، و همیشه در اندیشه و تکاپوی یافتن راهی بوده که سرانجام به زندگی مسالمت‌آمیز بینجامد. آیین مقدس اسلام این دغدغه انسان‌ها را در طول تاریخ نادیده نگرفته و در جای‌جای کتاب

آسمانی آنان را به وحدت و پرهیز از تفرقه دعوت کرده است.

مذهب اهل بیت - علیهم‌السلام - که همان اسلام ناب محمدی است نیز بر این مسأله حیاتی و سرنوشت‌ساز جامعه‌های بشری توجه به‌سزایی کرده و به شیوه‌های گوناگون بشر را در گام برداشتن در جهت جامعه، به‌دور از اختلاف رهنمون شده است.

قاعده الزام که برگرفته از فرمایشات ائمه - علیهم‌السلام - است، از جمله این شیوه‌ها به‌شمار می‌آید. این نوشته در مقام تبیین برخی از مباحث مربوط به این قاعده است.

پیش از آغاز بحث توجه به چند نکته سودمند است:

۱- مباحث مربوط به قاعده الزام فراوان است؛ به عنوان مثال: آیا کافران مکلف به تکالیف شرعی هستند یا نه؟ پیشینه تاریخی قاعده، بررسی قاعده از نگاه فقه اهل سنت و ادیان دیگر؛ آیا قاعده تنها در مواردی که حکم به نفع پیرو اهل‌بیت است، جاری می‌شود و یا این‌که اعم است؛ مدلول قاعده اباحه شرعی است و یا حکم واقعی ثانوی و همانند این‌ها. در این نوشته تنها بخشی از مباحث مربوط به قاعده را پی می‌گیریم.

۲- مطالب قاعده از دو بخش مستقل تشکیل شده است:

الف. مطالب مربوط به حجیت و دلالت؛

ب. مصادیق موارد کاربردی.

پیام قاعده

پیام قاعده الزام پذیرش و احترام به احکام و قوانین مذهب‌ها و ادیان دیگر است، در بعضی از عقود که یک‌طرف آن شیعی و طرف دیگر آن از مذهب‌ها و یا ادیان دیگر است. اجرا، تبیین و تحلیل مفهومی قاعده الزام آثاری را در پی دارد که هر یک از آن‌ها در جهت زندگی اجتماعی سالم و به‌دور از اختلاف تأثیر زیادی دارد؛ زیرا بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ثمره قاعده الزام عبارت است از: اقرار و اعتراف عملی به درستی و صحت عقود،



ایقاعات و احکامی که در مذهبها و ادیان دیگر مورد عمل واقع می‌شود و به گونه‌ای با پیروان مکتب اهل بیت - علیهم‌السلام - در ارتباط است.

البته این صحت و درستی حکم واقعی ثانوی است نه حکم واقعی اولی؛ زیرا صحیح واقعی اولی در عالم حقیقت یک باور بیشتر نیست و آن عبارت است از عقاید و احکام فقهی شیعه، ولیکن در مقام عمل و زندگی دسته‌جمعی از سوی پیروان مکتب اهل بیت - علیهم‌السلام - احکام فقهی اهل سنت بلکه ادیان دیگر نیز، حکم به صحت می‌شود و آثار شرعی از سوی آنان بار خواهد شد. پر واضح است ترتیب اثر بر احکام و مقررات مذهبها و ادیان دیگر نقش به‌سزایی نسبت به زندگی مسالمت‌آمیز دارد، و بر همین اساس در محاکم شیعی می‌توان بر اساس فقه مذهبها و ادیان دیگر نه تنها نسبت به پیروان آنان حکم صادر کرد، بلکه احکامی از آن مذهبها و ادیان که با پیروان مذهب اهل بیت مرتبط است، از نظر فقهی صحیح و قابل صدور حکم است.

جایگاه قاعده

قاعده‌نگاران، قواعد فقهی را از جهت‌های گوناگون تقسیم کرده‌اند. در این بخش جهت تبیین جایگاه قاعده الزام نسبت به دیگر قواعد فقهی، یادآوری نکته‌های زیر ضروری است.

۱- از جهت داشتن و یا نداشتن مدرک، قاعده الزام جزو قواعد منصوصه است نه از قواعد مصطیده (قواعد گرفته‌شده از کلمات فقیهان)؛ زیرا نه تنها مضمون و محتوای قاعده در روایات تأیید شده، بلکه عنوان آن نیز آشکارا آمده است.

۲- نسبت به قلمرو و دایره شمول ممکن است گفته شود قاعده به باب نکاح و طلاق وارث اختصاص دارد؛ چون روایات در این سه مورد است، ولی این باور درست نیست؛ زیرا عموم و اطلاق ادله لفظی قاعده گسترده و فراگیر است، به گونه‌ای که در تمام ابواب فقه می‌تواند مصداق داشته باشد.

۳- نسبت به رابطه این قاعده با دیگر قواعد فقهی باید گفت رابطه حکومت است؛ یعنی مثلاً طبق قواعد دیگر باید گفته شود طلاق فاقد شرایط باطل است، ولی طبق این قاعده گفته می‌شود طلاق فاقد شرایط از اهل سنت و دیگر ادیان آسمانی صحیح است و آثار شرعی بر آن بار می‌شود.



تقریر محل بحث

- نسبت به قلمرو و حوزه اجرای قاعده صور و احتمال‌های مختلفی متصور است، از جمله:
- ۱- حجیت قاعده در قلمرو اختلافات فقه شیعه با فقه اهل سنت اعم از حنبلی، مالکی، حنفی، شافعی، و دیگر فرقه‌ها در مورد طلاق وارث؛
 - ۲- حجیت قاعده در مورد اختلاف فقه شیعه با فقه اهل سنت در تمامی ابواب فقه؛
 - ۳- حجیت قاعده در مورد اختلاف‌های فقه شیعه با احکام ادیان آسمانی؛
 - ۴- حجیت قاعده در حوزه اختلاف‌های فقه شیعه با احکام هر آیینی که از نظر عقلا نام دین بر آن صادق است، هر چند آسمانی نباشد؛
 - ۵- حجیت قاعده در مورد اختلاف‌های فقهی شیعه دوازده‌امامی با دیگر فرقه‌های شیعه مانند اسماعیلیه و همانند آن؛
 - ۶- اعتبار قاعده درباره اختلاف‌های برخی از فقیهان دوازده‌امامی با برخی دیگر؛
 - ۷- اعتبار قاعده درباره اختلاف بعضی از فرقه‌های سنی با برخی دیگر؛
 - ۸- حجیت قاعده نسبت اختلاف‌های برخی از ادیان با بعضی دیگر؛
- به نظر می‌رسد مورد اول قدر متیقن و مورد اتفاق است و مورد دوم، سوم، چهارم و پنجم نیز با اطلاق و ظهور روایات قابل استدلال است و قایل نیز دارد و اما موارد دیگر افزون بر این که قایل ندارد، قابل استدلال نیز نیست. تفصیل بیشتر ضمن مباحث بعدی خواهد آمد.

مبانی فقهی قاعده

تنها دلیل قاعده، اخبار است و از آن جا که تمام مطالب قاعده با تحلیل مفهومی روایات روشن خواهد شد، از این رو روایات با تفصیل بیشتر تجزیه و تحلیل می‌شود. روایات مربوط به قاعده از جهت‌های گوناگون قابل تقسیم و دسته‌بندی است، از جمله از حیث مفهوم و محتوا:

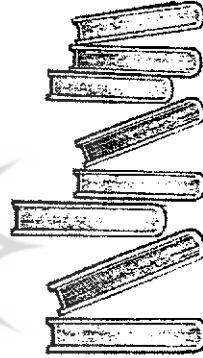


دسته اول

روایاتی که بر الزام مذهب‌های مختلف اسلامی بر اساس معتقدات و باورهای پذیرفته آنان دلالت دارد. این دسته از روایات نیز اقسامی دارد، از جمله:

قسم اول

روایاتی که در مورد طلاق وارد شده است و دلالت دارد اگر مرد سنی و یا زن سنی بر اساس فقه اهل سنت از همدیگر جدا شدند و میان آنان طلاق برقرار شد، می‌توان بر اساس همان طلاق ارتباط زناشویی برقرار کرد، هر چند از نظر فقه شیعه طلاق آنان باطل است؛ مثل این که در یک مجلس زن را سه طلاق داده باشند. صاحب وسائل‌الشیعه بانی را با عنوان «باب ان المخالف اذا كان يعتقد وقوع الثلاث في مجلس او الطلاق في الحيض او الحلف و نحوه جاز الزامة بمعتقدة» منعقد کرده و یازده روایت در آن گزارش کرده است؛ از جمله:



”

پیام قاعده، الزام پذیرش و احترام به احکام و قوانین مذهب‌ها و ادیان دیگر است، در بعضی از عقود که یک طرف آن شیعی و طرف دیگر آن از مذهب‌ها و یا ادیان دیگر است.

“

۱- روایت علی بن حمزه

«سأل ابالحسن - عليه السلام - عن المطلقة علی غیر السنة أیتزوجها الرجل؟ فقال: الزموم من ذلك ما الزومة انفسهم و تزوجوهن فلا بأس بذلك.»

«علی بن حمزه از ابی‌الحسن - علیه‌السلام - در مورد زن مطلقه‌ای که بر اساس سنت (مبانی فقهی شیعه) طلاق داده نشده است سوال کرد که آیا ازدواج با او جایز است؟



کتابخانه علمی تخصصی

حضرت در پاسخ فرمودند: آنان (اهل سنت) را ملزم کنید به آنچه خودشان را ملزم می‌کنند و با زنان آنان ازدواج کنید، اشکالی در آن نیست.»

۲- روایت عبدالله علوی

«سألت الرضا - عليه السلام - عن تزويج المطلقات ثلاثاً فقال لي ان طلاقكم (الثلاث) لا يحل لغيركم و طلاقهم يحل لكم لانكم لا ترون الثلاث شيئاً و هم يوجبونها.»^(۱)

«از امام رضا - عليه السلام - در مورد ازدواج با زنانی که در یک مجلس سه طلاقه شده‌اند سوال شد. آن حضرت فرمود: سه طلاق شما (شیعیان) برای دیگران حلال نیست و طلاق آنان (اهل سنت) برای شما حلال است؛ زیرا شما سه طلاق را چیزی به‌شمار نمی‌آورید ولی آنان سه طلاق را لازم می‌دانند.»

روایات وارده در مورد این که طلاق فرقه‌های اسلامی که از نظر فقه آنان صحیح است نافذ است و آثار شرعی بر آن بار می‌شود، بیشتر از این است.^(۲)

تقریر دلالت: این روایت بر نفوذ طلاق مذهب‌های اسلامی غیر شیعه دوازده‌امامی در فرضی که از نظر فقه خود آنان صحیح باشد، دلالت دارد، هر چند از نظر فقه شیعه باطل است، مانند: اجرای سه طلاق در یک مجلس به یک لفظ و یا اجرای طلاق در حالت عادت ماهیانه و یا طلاق بدون حضور دو شاهد عادل و همانند این‌ها.

اگر نگوییم این مطلق صریح روایات است، دست کم ظهور بسیاری از روایات است. در مورد سند روایات باید گفت: هر چند برخی از روایات این قسم ممکن است از نظر سند ضعیف باشد ولیکن افزون بر تمام بودن سند برخی دیگر، از آنجا که قدر متیقن قاعده الزام مبحث طلاق است و از طرفی مشهور فقیهان^(۳) - اگر نگوییم تمامی فقیهان - به آن‌ها عمل کرده‌اند، نیازی به بحث سندی نیست.

قسم دوم

روایاتی که دلالت دارد شیعه ارثی را که بر اساس فقه اهل سنت از یورث سنی مستحق است، می‌تواند بگیرد. شیخ حر عاملی بابی را با عنوان «باب انه يجوز للمؤمن ان يأخذ



بالعول والتعصیب و نحوهما للتقیة اذا حکم له به العانة» منعقد و در آن شش روایت گزارش کرده است؛ از جمله:

۱- روایت عبدالله بن محرز

«عن عبدالله بن محرز قال قلت لابی عبدالله - علیه السلام - رجل ترك ابنته و اخته لایبه و امه فقال: المال كله لابنته و لیس للاخت من الاب و الام شیء فقلت فانا قد احتجنا الی هذا و المیت رجل من هولاء الناس و اخته مؤمنة عارفة قال فخذ لها النصف خذوا منهم كما یأخذون منکم فی سنتهم و قضا یا هم.»^(۴)

«عبدالله پسر محرز می گوید به امام صادق - علیه السلام - عرض کردم مردی مرده و یک دختر و یک خواهر پدر و مادری به جای گذاشته است. آن حضرت فرمود: تمامی اموال از آن دخترش است و خواهر منتسب به پدر و مادر چیزی را مستحق نیست. عرض کردم ما به این ارث در مورد مردی که جزو این مردم (اهل سنت) است و خواهرش زن باایمان و عارف (شیعه) است، نیاز داریم. حضرت فرمود: برای خواهر نصف مال ارثی را بگیر سپس فرمود: از اهل سنت بر اساس فقه‌شان بگیرید، همان‌گونه که از شما می‌گیرند.»

همین روایت به سند شیخ طوسی گزارش شده، با این اضافه:

«خذهم بحقک فی احکامهم و سنتهم كما یأخذون منکم فیه.»^(۵)

«حقتان را بر اساس احکام فقهی اهل سنت بگیرید، همان‌گونه که آنان از شما می‌گیرند.»

۲- بزیع

«عن محمد بن اسماعیل بن بزیع قال سألت الرضا - علیه السلام - عن میت ترك احد و اخوه و اخوات فقسم هولاء میراثه فاعطوا الام السدس و اعطوا الاخوه و الاخوات ما بقی فمات الاخوات فاصابی من میراثه فاجبت ان أسألك هل یجوز



لی ان آخذ ما اصابنی من میراثها علی هذه القسمة ام لا؟ فقال: بلی! فقلت: ان ام المیت فیما بلغنی قد دخلت فی هذا الامر اعنی الدین فسکت قليلاً ثم قال خذه.»^(۶)

«محمد پسر اسماعیل بن بزیع می گوید از امام رضا - علیه السلام - پرسیدم مورثی مادر و برادران و خواهرانی از خود به جای گذاشته اینان (اهل سنت) میراث او را تقسیم کرده‌اند و یک‌ششم به مادر و باقی را به برادران و خواهران داده‌اند. پس خواهرها مردند و از میراث آن‌ها به من رسید، دوست دارم بپرسم آیا رواست آنچه از میراثی که بر اساس این تقسیم به من رسیده بگیرم؟ آن حضرت فرمود: بله! سپس عرض کردم همانا مادر مورث طبق اطلاعی که به من رسیده داخل در این امر یعنی دین (مذهب تشیع) شده. آن حضرت کمی سکوت کرد، سپس فرمود: بگیر.»

روایات مربوط به این قسم بیشتر است ولی نیازی به نقد و بررسی تمامی آن‌ها نیست.^(۷)

مدلول این روایات عبارت است از الزام دیگران (اهل سنت) در مورد ارث بر اساس فقه اهل سنت برای پرداخت سهم الارث به شیعیان، هرچند تعلیل برخی از این روایات از جمله روایت اول شامل غیرارث می‌شود و تمامی احکام را نیز شامل می‌شود. از نظر سند افزون بر این که سند برخی از این روایات تمام است از جمله روایت اول که سندش صحیح است، نیازی به بحث سندی نیست؛ زیرا قاعده الزام در مورد ارث مورد قبول بیشتر فقیهان بلکه تمامی فقیهان است و طبق آن فتوا داده‌اند.^(۸)

دسته دوم

روایاتی که دلالت دارد بر این که غیرشیعه به هرچه خودشان را ملزم می‌دانند، شما نیز آنان را ملزم کنید. این دسته از روایات که از مفهوم گسترده‌تری برخوردار است زیاد است؛ از جمله:

۱- «عن علی بن ابی حمزة عن ابی الحسن - علیه السلام - انه قال: الزمهم بما الزموا انفسهم.»^(۹)

«امام رضا - علیه السلام - فرمودند: آنان را ملزم کنید به آنچه خودشان را ملزم می‌کنند.»



۲- در ذیل صحیحہ عبداللہ بن محرز کہ پیش از این گذشت، در مقام تعلیل جواز اخذ ارث آمده است: «خذوا منهم كما يأخذون منكم في سنتهم و قضایاھم.»^(۱۱)

«از اهل سنت بگیرید همان گونه که آنان بر اساس سنت و احکام محاکم خویش از شما می گیرند.»

این دسته از روایات بر جریان قاعده الزام در تمامی احکام فقهی مورد قبول اهل سنت دلالت دارد، ولیکن از آن جا که ضمیر «هم» در جمله «الزموهم وانفسهم» به اهل سنت برمی گردد و مستفاد از این دسته از روایات قاعده الزام در قلمرو اهل سنت است اعم از حنبلی، حنفی، مالکی، شافعی و دیگر گروه های سنی، بنابراین، مدلول این دسته از روایات از جهتی گسترده است؛ زیرا به باب خاصی از ابواب فقه اختصاص ندارد، بلکه شامل تمام ابواب می شود و از طرفی مدلول این روایات محدود است و قلمرو فقه اهل سنت و ادیان دیگر را شامل نمی شود.

سند روایات بعضی بی تردید تمام و حجت است، مثل روایت دوم؛ زیرا سند عبارات از محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینہ عن عبداللہ بن محرز است که تمام افراد تا عبداللہ بن محرز بی اشکال اند، اما وی را بعضی مجهول دانسته اند، ولیکن او کثیر الروایه است و زرارہ می گوید آنچه را او نقل کرده است در آن نور است.^(۱۱)

افزون بر این، روایات مربوط به این دسته در حدی فراوان است که موجب یقین و اطمینان به صدور می شود. محقق بجنوردی پس از بیان این که قاعده الزام مدلول این دسته از روایات است، نوشته است:

«از نظر سند روایات مشتمل بر این جمله «الزموهم بما الزموا به انفسهم» جای بحث ندارد؛ زیرا اطمینان کامل به صدور هست... به گونه ای که اگر کسی ادعای قطع به صدور کند، سخن گزافی نیست.»^(۱۲)

دسته سوم

روایات زیادی دلالت دارد رفتار با هر صاحب مذهب و دینی بر اساس آنچه آنان حلال می شمارند، رواست؛ از جمله:



۱- روایت محمد بن مسلم

«عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر - عليه السلام - قال سألته عن الاحكام قال تجوز على اهل كل ذوی دین ما يستحلون.»^(۱۳)

«محمد پسر مسلم می گوید از امام باقر - علیه السلام - در مورد احکام پرسیدم، آن حضرت فرمود: رفتار با هر صاحب دینی بر اساس آنچه را که حلال می داند، جایز است.»

۲- عبدالله بن طاووس

«عبدالله بن طاووس قال: قلت لابی الحسن الرضا - عليه السلام - ان لی ابن اخ زوجته ابنتی و هو یشرب الشراب و یكثر ذکر الطلاق فقال ان کان من اخوانک فلا شیء علیه و ان کان من هولاء فأیئها منه فانه عنی الفراق قال قلت ألیس قد روی عن ابی عبدالله - عليه السلام - انه قال ایکم والمطلقات ثلاثاً فی مجلس فانهن ذوات الازواج فقال ذلك من اخوانکم لا من هولاء انه من دان بدین قوم لزمته احکامهم.»^(۱۴)

«عبدالله پسر طاووس می گوید به امام رضا - علیه السلام - عرض کردم من پسر برادری دارم که دخترم را به او تزویج کردم، وی شرب خمر می کند و زیاد طلاق را یادآوری می کند. پس آن حضرت فرمود: اگر از برادران دینی (شیعه) است چیزی بر او نیست و اگر از اینان است پس دخترت را از او جدا کن؛ زیرا او قصد طلاق و جدایی کرده است، عرض کردم: آیا از امام صادق - علیه السلام - روایت شده که فرموده از زنان سه طلاقه شده در یک مجلس بپرهیزید؟ زیرا آنان صاحبان شوهرند. حضرت فرمود: این مطلب در مورد برادران شما (شیعیان) صادق است نه در مورد اینان؛ زیرا همانا هرکس به دین قومی متدین شود، رعایت احکام آنان بر او لازم است.»

۳- روایت مرسله

«قال - عليه السلام - من کان یدین بدین قوم لزمته احکامهم.»^(۱۵)



«حضرت فرمود هر کس متدین به دین گروهی شود، رعایت احکام آنان لازم است.»

شمار این روایات نیز بیش از این است، ولی به همین مقدار بسنده می‌شود. مدلول این دسته از روایات از تمامی روایات مربوط به قاعده الزام از گستردگی بیشتری برخوردار است؛ زیرا افزون بر شمول تمامی مذاهب‌های فقهی اهل سنت تمامی ادیان آسمانی بلکه هر آیین و روشی که از نظر عرف عقلا، دین بر آن صادق است را نیز شامل می‌شود. بر فرض تنزل، تمام ادیان آسمانی را شامل می‌شود. مدلول این روایت چنین است احکامی را که اهل هر دینی ملتزم‌اند، بر اساس همان احکام افراد خارج از آن دین ملزم می‌شوند به رعایت آن.

ممکن است گفته شود احکام در روایت اول به معنی حکم صادره از سوی قضات باشد، ولی این احتمال وجهی ندارد؛ زیرا حکم اطلاق دارد و هر حکمی را شامل می‌شود. تخصیص به حکم خاص دلیل لازم دارد و بر فرض صحت، روایات دیگر اطلاق دارد و هر نوع حکمی را شامل می‌شود.

از نظر سند، روایت اول که در نسخه استبصار «ما يستحلون» آمده است، تمام است؛ زیرا سند شیخ تا علی بن الحسن بن فضال خوب است و سندی بن محمد البزار نیز از اصحاب امام هادی و ثقه است.^(۱۶)

علاء بن رزین ثقه است و شیخ می‌گوید: «العلاء بن رزین القلاء جلیل القدر ثقة له کتاب.» سپس چهار سند به آن کتاب را نقل می‌کند. سند روایات دیگر تمام نیست و با صحت سند روایت اول، استدلال تمام است.

مدلول قاعده

از جمله مطالب مهم در مورد قاعده الزام این است که مدلول آن آیا حکم واقعی است و یا اباحه؟

در صورتی که حکم واقعی باشد، حکم واقعی اولی است و یا حکم واقعی ثانوی؟ در صورتی که مدلول اباحه باشد، اباحه ظاهری است و یا اباحه واقعی؟

این مطلب در باب‌های مختلف فقه آثار گوناگون را در پی دارد که در پایان به بعضی اشاره می‌شود. پیش از بررسی، لازم است مفهوم هریک از این احتمالات روشن شود.



«حکم واقعی اولی» عبارت است از احکام واقعی که روی موضوع به عنوان اولی رفته است؛ مانند وجوب روزه. «حکم واقعی ثانوی» عبارت است از احکام واقعی که روی موضوع به عنوان ثانوی رفته است؛ مانند این که حکم اولی وجوب روزه است، ولی اگر شخص مکلف مسافر باشد، حکم حرمت روزه و یا وجوب افطار روزه به عنوان حکم واقعی ثانوی جایگزین حکم واقعی اولی می‌شود.

«اباحه واقعی» عبارت است از حکم به اباحه (تساوی انجام و ترک)؛ مانند اباحه بسیاری از کارها که دلیل لفظی به عنوان حکم واقعی بر آن دلالت دارد؛ بنابراین که اباحه حکم باشد، نه عدم حکم.

«اباحه ظاهری» یعنی حکم به اباحه در صورتی که نسبت به حکم واقعی شک داشته باشیم؛ که در این صورت برای رفع شک مکلف حکم می‌شود به اباحه ظاهراً، ولی ممکن است حکم واقعی حرمت و یا وجوب باشد.

پس از تحلیل مفهومی نوبت به بحث استدلالی می‌رسد.

احتمال این که مدلول قاعده الزام حکم واقعی اولی و یا اباحه ظاهری باشد، اگر نگویم صددرصد منتفی است، بسیار ضعیف است و نه در مقام تصور و ثبوت احتمال آن می‌رود، و نه در مقام اثبات قابل استدلال است، و نه قایل دارد؛ از این رو، مورد بحث قرار نمی‌گیرد.

بنابراین، امر دایر است میان این که مفاد قاعده حکم واقعی ثانوی و یا اباحه واقعی باشد. به نظر می‌رسد نظر اول صحیح باشد و امور زیادی می‌تواند آن را اثبات کند؛ از جمله برخی از عنوان‌ها در روایات که به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- در مکاتبه همدانی آمده است:

«اگر شخصی که زنش را با قسم طلاق داده است، سنی است و طلاق با قسم را صحیح می‌داند، آن زن را از او جدا کن؛ زیرا او قصد جدایی کرده است.»^(۱۷)

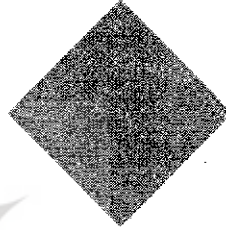
این جمله دلالت دارد بر این که واقعاً میان زن و مرد جدایی واقع شود.

۲- در مرسله هشتم آمده است:

«شخصی که زنش را (بر اساس فقه اهل سنت) طلاق داده و با این وصف با او زندگی می‌کند، کار حرامی انجام می‌دهد. در پایان آمده است این زن بر مرد حرام است.»^(۱۸)



” حکم واقعی اولی عبارت است از احکام واقعی که روی موضوع به عنوان اولی رفته است؛ مانند وجوب روزه. حکم واقعی ثانوی عبارت است از احکام واقعی که روی موضوع به عنوان ثانوی رفته است “



این جمله نیز دلالت دارد اگر واقعاً میان زن و مرد جدایی حاصل نشده باشد، ارتباط مرد با زن حرام نخواهد بود و تعلیل امام بر فعل حرام به این که زن با طلاق حرام شده، تعلیل به امر واقعی است نه تبعیدی.

۳- در روایت عبدالله بن طاووس آمده است:

«اگر پسر برادرت سنی است (ادعا می کند زنش را بر مذهب اهل سنت طلاق داده) دخترت را از او جدا کن؛ زیرا او قصد فراق و جدایی کرده است.»^(۱۹)

این جمله به صراحت دلالت دارد با اجرای طلاق از سوی زوج سنی، زن از او واقعاً جدا می شود، نه ظاهراً.

۴- در روایت عبدالله بن سنان آمده است: «آیا ازدواج مرد شیعی با زنی که سه طلاقه شده، بدون عده صحیح است یا نه؟ امام فرمودند: صحیح است؛ زیرا زن بدون شوهر نمی تواند بماند.»^(۲۰)

این تعلیل در صورتی صحیح است که طلاق واقعی حاصل شده باشد؛ زیرا با جدایی ظاهری رابطه زوجیت به هم نخورده تا زن بدون شوهر باشد.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
سال هفتم
مجله علمی تخصصی



مجله علمی تخصصی

بنابراین، ظهور بلکه صریح جمله اختلاع، ابانه، لاتترک بغیر زوج و مقیم علی حرام در حکم واقعی است.

در بسیاری از روایات، امام در مقام پاسخ به این پرسش که ازدواج با زنی که از شوهرش با طلاق باطل (از نظر شیعه) جدا شده است، صحیح است یا نه؟ فرمودند: «اشکال ندارد». مانند روایت عبدالله بن طاووس^(۲۱)، عبدالله بن علوی^(۲۲)، علی بن حمزه^(۲۳) و عبدالرحمن البصری^(۲۴).

اگر واقعاً طلاق محقق نشود و به حسب ظاهر جدایی میان زن و شوهر حاصل شود، ولی در واقع، زن زوجه شوهرش است، آیا درست است امام بفرماید ازدواج صحیح است؟ بی تردید جواب منفی است.

در بعضی از روایات آمده است:

«هر کس به دین قومی متدین شود رعایت احکام آنان لازم است.»^(۲۵)

این مضمون در روایات دیگری نیز آمده است.^(۲۶)

این جمله دلالت دارد بر این که مدلول قاعده حکم واقعی بینونت است. از این رو، در ذیل روایت عبدالله بن طاووس امام در مقام استدلال بر صحت ازدواج با زن مطلقه طبق فقه اهل سنت، به جمله «من دان بدین قوم لزمته احکامهم» تمسک جسته است.

ادله نظریه اباحه

در مقابل، گروهی از فقیهان از جمله صاحب جواهر بر این باورند که مستفاد از قاعده الزام اباحه است نه حکم واقعی ثانوی.

اموری که ممکن است بر اباحه استدلال شود عبارت است از:

۱- صاحب جواهر در مقام تحلیل و تبیین مفهوم قاعده پس از گزارش روایات مربوط به قاعده نوشته است: «این روایات بر توسعه بر شیعه در امور مربوط به اهل سنت و ادیان دیگر دلالت دارند.»^(۲۷)

از این عبارت استفاده می شود مدلول روایات حکم به اباحه است؛ برای توسعه نه این که حکم واقعی باشد. شاهد آن این که همین توسعه در مورد ارتباط با ادیان دیگر هست. این برداشت درست به نظر نمی رسد؛ زیرا:

یک: مفهوم و مدلول قاعده نسبت به ادیان دیگر نیز حکم واقعی است نه جعل اباحه؛ زیرا لسان و سیاق روایات در هردو مورد یکسان است.



دو: توسعه محصول شارع نیست، بلکه توسعه حکمت تشریح حکم واقعی ثانوی است بر جدایی و طلاق.

بنابراین، شارع مقدس برای توسعه و راحتی شیعیان در ارتباطشان با مذهبها و ادیان دیگر، حکم به صحت ازدواج با زن سنی که از شوهر سنی طبق فقه آنها طلاق صحیح گرفته، کرده است؛ هرچند از نظر فقه شیعی باطل باشد؛ مانند دلیلها و روایاتی که بر حلال بودن واقعی اموالی که متعلق خمس است و در اختیار اهل سنت است، برای شیعیان دلالت دارد. حکمت و فلسفه این حکم واقعی نیز طیب و طاهر واقع شدن فرزندان شیعیان بیان شده است.

۲- امر به تزویج و اختلاع و ابانه و همانند این عنوانها که در روایات آمده است، بر صحت واقعی طلاق دلالت ندارد. آیهالله حکیم در مقام استدلال بر قول به اباحه پس از این که روایات را سه دسته کرده است، در پاسخ از دسته اول که با مضمون امر به تزویج و یا الزام اهل سنت به آنچه خودشان را ملزم می‌دانند، نوشته است:

«همانا امر به تزویج و اختلاع و ابانه و اخذ بر صحت واقعی طلاق دلالت ندارد بلکه ممکن است جواز ازدواج زن مطلقه سنی رفته روی زوجه با حفظ زوجیت پس از تحقق زوجیت دوم زوجیت اول منتفی می‌شود.»^(۲۸)

به نظر می‌رسد این استدلال ناتمام باشد؛ زیرا:

اگر زوجیت اولی میان زن و مرد سنی قبل از عقد زوجیت دوم منتفی شده باشد، نتیجه آن حکم واقعی خواهد بود و اگر زوجیت اولی هم‌چنان باقی باشد، باید بگوییم این زن در حقیقت زوجه اولی خواهد بود و زوجه دوم است به قاعده الزام و ظاهراً این هم از مذاق شارع به دور است. اگر بگویید با تحقق زوجیت دوم زوجیت اول مرتفع می‌شود، این ادعا هرچند در مقام تصور و ثبوت ممکن است، در مقام اثبات نیازمند دلیل است؛ زیرا از نظر شارع تنها راه انتفاع زوجیت عبارت است از طلاق، فسخ در بعضی از موارد خاص؛ گذشته از این شرط ازدواج دوم این است که زن مانع شرعی از جمله صاحب شوهر نباشد.

۳- ممکن است گفته شود روایت محمدبن عبدالله علوی بر اباحه دلالت دارد نه حکم واقعی؛ زیرا در آن آمده است: «سه طلاقه کردن زن در یک مجلس از سوی مرد شیعی سبب حلیت ازدواج برای ازدواج مرد سنی نیست؛ ولی سه طلاقه کردن زن از سوی مرد سنی، سبب حلیت ازدواج مرد شیعی هست.»^(۲۹)



توضیح دلالت: اگر مفاد قاعده الزام حکم واقعی و طلاق صحیح باشد، باید ازدواج مرد سنتی با زنی که از سوی شوهر شیعی سه طلاقه شده است، صحیح باشد؛ زیرا موافق مذهب اوست، در حالی که صحیح نیست. پس معلوم می‌شود مفاد قاعده عبارت است از توسعه و حکم به اباحه در مورد طلاق اهل سنت با حفظ زوجیت اولی.

جواب این استدلال روشن است: مفاد قاعده الزام حکم واقعی ثانوی است در موردی که شخص به صحت معتقد باشد و در فرض استدلال مرد شیعی که زنش را سه طلاقه کرده است، عقیده به صحت آن ندارد و مطابق با فقه شیعه نیست. از این رو، نه برای شیعیان و نه برای غیرشیعه ازدواج با آن زن صحیح نیست، برخلاف مرد سنتی که عقیده به صحت سه طلاقه دارد.

ثمرات میان دو نظریه

این بحث آثار فقهی زیر را در پی دارد:

۱- اگر مستفاد از قاعده الزام حکم واقعی ثانوی باشد، لازم‌اش این است که بگوییم مثلاً در مورد طلاق فاسد سنتی حکم واقعی اولی بطلان ازدواج برای شیعی منقلب می‌شود به حکم واقعی ثانوی صحت؛ مانند این که با عنوان مرض و یا مسافر حکم واقعی اولی وجوب روزه منقلب می‌شود به حرمت؛ اما بنابراین که مدلول قاعده اباحه باشد، حکم واقعی اولی واقعی تغییر نمی‌کند و زوجیت هم‌چنان باقی است و با قاعده الزام، تنها ازدواج مرد شیعی تجویز شده است.

همین‌گونه است نسبت به دیگر احکام.

۲- بنا بر این که مدلول قاعده حکم واقعی ثانوی باشد، اگر فردی ذمی خمر و یا خوک و یا هر چیزی را که از نظر اسلام مالیت ندارد، ولی از نظر شخص متلف مالیت دارد، اتلاف کند، ذمه او مشغول خواهد بود و باید مثل و یا قیمت آن را بپردازد، حتی اگر متلف مسلمان شود، باز هم ذمه‌اش مشغول است.

ولی اگر بگوییم مدلول قاعده صرف اباحه و جواز الزام است، شخص مسلمان حق دارد متلف ذمی را ملزم کند به پرداخت قیمت و یا مثل، ولی ذمه ذمی مشغول نشده. از این رو، اگر مسلمان شود، موضوع الزام نیز منتفی خواهد بود، مگر بر مبنای کسانی که حق الزام را حتی پس از عدول ذمی از دین خود به اسلام هم‌چنان باقی و محفوظ بدانیم.



۳- بنا بر این که مدلول حکم واقعی ثانوی باشد، اگر سنی زنش را طلاق دهد به طلاق صحیح بر اساس فقه اهل سنت، سپس شیعه شود و زنش با دیگری ازدواج نکرده باشد، اگر بخواهد با آن زن ازدواج کند باید عقد جدید بخواند؛ زیرا طلاق صحیح حاصل شده است، حتی از نظر فقه شیعه؛ ولی بنا بر این که مدلول قاعده تنها اباحه باشد، می‌تواند بدون عقد جدید رجوع کند؛ مگر گفته شود که حکم واقعی ثانوی به صحت طلاق مادامیه است. یعنی معلق و مشروط است تا وقتی که زوج مطلق سنی باشد و اگر شیعه شد حکم واقعی اولی نیز منتفی می‌شود. در این صورت، جای برای این ثمره باقی نمی‌ماند.

ولی این سخن نادرست است؛ زیرا ظاهر روایات مثل روایت عبدالله بن طاووس و مکاتبه همدانی و هیثم این است که طلاق صحیح واقع شود و صحت معلق به باقی ماندن مطلق بر مذهب خلاف نیست.

علاوه بر آن لازمه این قول این است که بگوییم طلاق تعلیق‌پذیر باشد، در حالی که طلاق مانند عتق تعلیق‌بردار نیست.

موارد کاربردی قاعده (مصدق‌ها)

باور صحیح این است که مفهوم و مدلول قاعده گسترده و نسبت به تمامی ابواب فقهی عام است. از جمله مصداق‌های قاعده به‌طور اجمال عبارت‌اند از:

الف: باب نکاح (شهادت بر ازدواج؛ جمع میان عمه و خاله؛ جمع میان دختر برادر و دختر خواهر؛ عده زن یاائسه)؛

ب: باب طلاق (سه طلاقه کردن زن در یک مجلس؛ طلاق در حالت حیض زن؛ طلاق زن در طهری که مرد با زنش ارتباط زناشویی داشته؛ طلاق مرد زنش را در حال مستی؛ طلاق زن از روی اکراه؛ طلاق معلق؛ طلاق با قسم؛ طلاق زن با نوشتن در فرض امکان خواندن صیغه)؛

ج: باب بیع (خریدن مبیع با توصیف)؛

د: باب حج (طواف نساء؛ عقد در حال احرام)؛

ه: ارتعصیب؛

و: باب شفعه.

آنچه ملاحظه شد برخی از مصداق‌های قاعده است.



پی‌نوشت‌ها:

۱. وسائل الشیعه، باب ۳۰ از ابواب الطلاق و مقدماته و شرائطه، ج ۱۰، ص ۳۲۱، ح ۵.
۲. ر. ک: باب ۳ از ابواب مقدمات الطلاق.
۳. منہاج الصالحین، فروع قاعده الزام، ج ۱، ص ۴۲۳.
۴. همان، باب ۴ از ابواب میراث الاخوان والاجداد، ج ۱۷، ص ۴۸۴، ح ۱.
۵. همان، ص ۴۸۴، ح ۲.
۶. همان، ص ۴۸۵، ح ۶.
۷. ر. ک: باب ۴ از ابواب میراث الاخوان والاجداد.
۸. منہاج الصالحین، فروع قاعده الزام، ج ۱، ص ۴۲۳.
۹. همان، باب ۴، ج ۱۷، ص ۴۸۵.
۱۰. همان، ص ۴۸۴، ح ۱.
۱۱. شوستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۶۹، رقم ۴۴۸۵.
۱۲. القواعد الفقیهیه، ج ۳، ص ۱۵۵.
۱۳. همان، باب ۴، ج ۱۷، ص ۴۸۴، ح ۴.
۱۴. همان، باب ۳۰، ج ۱۵، ص ۳۲۲، ح ۱۱.
۱۵. همان، باب ۳۰، ج ۱۵، ص ۳۲۲، ح ۱۰.
۱۶. معجم الرجال، ج ۱، رقم ۴۳.
۱۷. وسائل الشیعه، باب ۳۰ از ابواب مقدماته و شرائطه، ج ۱۰، ص ۳۲۰، ح ۱.
۱۸. همان، ح ۲.
۱۹. همان، ح ۱۱.
۲۰. همان.
۲۱. همان، ح ۱۱.
۲۲. همان، ح ۹.
۲۳. همان، ح ۵.
۲۴. همان، ح ۲.
۲۵. همان، ح ۱۰.
۲۶. از جمله روایت ۱۱.
۲۷. جواهر الکلام، کتاب طلاق.
۲۸. مستمسک العروه، ج ۱۴، ص ۵۲۶.
۲۹. همان، ج ۱۵، باب ۳۰، ح ۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

